

جایگاه و نقش رئیس قوه ی قضائیه در روند دادرسی

رامین خزاعی

کارشناسی ارشد رشته حقوق گرایش خصوصی، واحد بندرعباس، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرعباس، ایران

چکیده

توسعه ی قضایی تحولات حقوقی جدیدی را ایجاد کرده و رئیس قوه ی قضائیه به عنوان عالی ترین مقام این سازمان در این توسعه نقش ایفاء می کند که یکی از این تحولات مدخلیت خود او در روند دادرسی ایران است. روند دادرسی به جریان رسیدگی به یک پرونده از شروع دادرسی تا پایان اجرای بی شائبه ی حکم گفته می شود. رئیس قوه ی قضائیه عمدتاً وظایف و اختیارات اداری در این زمینه بر عهده دارد البته در امور قضایی نقش او در روند دادرسی باید مورد بررسی قرار گیرد که در اجرای عدالت قضایی از چه جایگاهی برخوردار است؟ ایشان علاوه بر پایش مستمر بر حسن اجرای قوانین از طریق نهادهای زیر مجموعه ی قوه، اعاده ی دادرسی از آراء قطعی مراجع قضایی که آنها را خلاف بین شرع تشخیص دهد را تجویز می نماید که قابل رسیدگی در شعب خاص دیوان عالی کشور بوده و این شعب رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می آورند؛ و گاه به صورت تلویحی در روند دادرسی از جمله از طریق صدور آیین نامه و بخشنامه و ایجاد و حذف تشکیلات قضایی و نقل و انتقال قضات و تایید و کلاء در امور امنیتی نقش ایفاء می کند. لذا رئیس قوه ی قضائیه در روند دادرسی از جایگاه خاصی برخوردار است. ضرورت ایجاد سمت قضایی برای عالی ترین مقام دستگاه قضا در قوانین و خلاء وجود مبانی وظایف و اختیارات قضایی این مقام حاکمیتی سبب شد تا به بررسی جایگاه و نقش این مقام عالی در روند دادرسی ایران بپردازیم.

واژه های کلیدی: عدالت، روند دادرسی، اطاله ی دادرسی، تجدیدنظر فوق العاده.

مقدمه

بدیهی است که برای تعیین جایگاه و نقش رییس قوه ی قضاییه باید شخصیت، مرتبه ی علمی، وظایف، اختیارات و توانمندیهای قانونی وی را مورد بررسی قرار داد. باتوجه به اصل یکصدوپنجاه و هفتم قانون اساسی، رییس قوه ی قضائیه مجتهدی است عادل، آگاه به امورقضایی، مدیر و مدبرکه منصوب مقام رهبری است. لزوم اجتهاد و تبحر ایشان در علم فقه که روند دادرسی اسلامی نیز در آن بررسی شده یکی از ویژگیهای عالی ترین مقام دستگاه قضا در ایران است که جایگاه ایشان را در روند دادرسی تبیین می نماید.

اختیار قانونی ایشان در اعتراض به آرای محاکم، بیانگر آن است که جایگاهی مافوق قضات صادرکننده و تجدید نظر آرا دارد. «از طرف دیگر او توانایی تحمیل نظر خود برقضات را ندارد وتشخیص او به عنوان خلاف بین شرع نیز صرفاً جنبه اخباری دارد و انشای حکم جدیدی نیست و او اختیار دخل و تصرف در آرای صادره را ندارد». حال این ابهام بوجود می آید که بالأخره او از نظر قضایی درچه سطحی است؟ آیا اعلام مخالف بودن یک رأی با بین شرع، نقض آرا است یا صرفاً جنبه اعلامی دارد؟ و مراجع صالحی که او آراء خلاف بین شرع را به آنها ارجاع میدهد حق تأیید و رد نظر او در خصوص تشخیص خلاف یا عدم خلاف بین شرع را دارند؟

با توجه به اینکه حسب قانون اساسی رییس قوه ی قضاییه مجتهدی عادل و آگاه به امور قضایی است امکان تأیید و رد تشخیص وی در این خصوص، وی را دارای چه جایگاهی می سازد؟ آیا او ناظر شرعی است یا حاکم شرعی؟ با توجه به اینکه تشخیص وی به عنوان خلاف بین شرع یکی از موارد اعاده ی دادرسی مطرح شده، با توجه به ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م اختیارات وی در این زمینه چگونه خواهد بود؟ وظایف و اختیارات وی که در روند دادرسی در ایران مؤثر است کدامند؟ با توجه به مسائل فوق و اینکه مقام رییس قوه ی قضاییه به عنوان منصبی قضایی مطرح است و همچنین تأثیراتی که رییس قوه ی قضاییه در قالب بخشنامه می تواند در روند دادرسی محاکم ایران داشته باشد و لزوم جمع آوری و تحلیل وظایف، اختیاراتی که قانونگذار در قوانین مختلف برای وی مصوب نموده است و همچنین بررسی و تحلیل نقش رییس قوه ی قضائیه در آیین دادرسی مدنی ایران، مسائلی است که در این پایان نامه به دنبال طرح و ارائه پاسخ و تحلیل برای آنها خواهیم بود.

اهمیت و ضرورت

از آنجا که دستگاه قضا اثری مستقیم در اجرای عدالت و احکام شرع، اصلاح رفتار جامعه و جلوگیری از ستم دارد، دارای جایگاه ویژه ای است. رأس این دستگاه نیز که منصبی قضایی دارد می تواند دراین مهم، نقشی بسزا و جایگاهی مؤثر در روند دادرسی داشته باشد. این مسئله می تواند در اجرای دقیق ترعدالت و یا تحقق دیر هنگام آن مؤثر باشد. لزوم بررسی جامع وظایف و اختیاراتی که وی در روند دادرسی و آیین دادرسی مدنی ایران دارد ضرورت طرح این پایان نامه را توجیه می نماید.

سؤالات تحقیق

۱- آیا در نظام دادرسی ایران می توان رجوع به رئیس قوه ی قضائیه را به عنوان بخشی از روند دادرسی محسوب نمود؟ (سؤال اصلی)

۲- آیا رئیس قوه ی قضائیه به عنوان یک مرجع تجدید نظر محسوب می شود؟

فرضیات تحقیق

۱- رجوع به رئیس قوه ی قضائیه بخشی از روند دادرسی در ایران است.

۲- رئیس قوه ی قضائیه به عنوان یک مرجع تجدید نظر محسوب می شود.

اهداف تحقیق

۱- توضیح نظام مند و دقیق جایگاه و نقش رییس قوه ی قضائیه در روند دادرسی در ایران.

۲- بررسی و ارائه طرحی جامع از وظایف و اختیارات رئیس قوه ی قضائیه در روند دادرسی ایران و نقد آن و همچنین تطبیق آن با اصول دادرسی مدنی.

۳- بررسی و تحلیل نقش رییس قوه ی قضائیه در آیین دادرسی مدنی ایران.

روش تحقیق

پژوهش انجام شده از لحاظ نوع نظری بوده و از نظر روش توصیفی و تحلیلی می باشد، گردآوری داده ها به صورت کتابخانه ای بوده که با مطالعه ی کتب حقوقی و فقهی معتبر و مقالات مربوط از دیدگاه حقوقی متن نهایی به زیور طبع آراسته گردیده است.

سابقه ی تحقیق

در ارتباط با پیشینه پژوهش حاضر باید اشاره کرد که با بررسی های به عمل آمده محرز و مشخص گردید هیچ اثری که دقیقاً به بررسی جایگاه و نقش رئیس قوه ی قضائیه در روند دادرسی ایران پرداخته باشد وجود ندارد، اگرچه قسمت هایی از بحث دارای سابقه بوده و برخی نویسندگان به صورت گذرا و نسبی بدان پرداخته اند اما برای نخستین مرتبه است که چنین پژوهشی با جمع آوری مطالب مرتبط از متون حقوقی و فقهی به صورت کامل به بررسی موضوع مذکور به صورت جامع می پردازد.

چهارچوب تحقیق

پژوهش حاضر متشکل از پنج فصل است که فصل اول طبق اصول جهانی تحقیق به کلیات و مفاهیم نظری اختصاص یافته است که پس از بیان تعاریف و اصطلاحات به استقلال و اهداف و وظایف قوه ی قضائیه و شرایط و منشاء اختیارات قضایی رئیس قوه ی قضائیه و سابقه ی تاریخی موضوع می پردازد؛ و فصل دوم به نقش رئیس قوه ی قضائیه در روند دادرسی از طریق تشخیص مخالف بودن رأی با شرع بین می پردازد، در این فصل به تبیین معنای شرع و بین شرع و نیز به تشریح اعاده ی دادرسی از طریق رئیس قوه ی قضائیه پرداخته شده و آن را خدشه ای بر اعتبار امر مختومه دانسته است و قابلیت خلاف شرع بین بودن حکم و قرار و مرجع صالح در این زمینه را تشریح کرده است. در فصل سوم به جایگاه رئیس قوه ی قضائیه در امر دادرسی از طریق صدور آیین نامه و بخشنامه می پردازد. در فصل چهارم به اعاده ی رئیس قوه ی قضائیه از تصمیمات حسبی دادگاه و دیوان عدالت اداری و همچنین اعاده ی رئیس قوه ی قضائیه از دستور موقت دادگاه پرداخته شده و فصل پنجم این پژوهش مشتمل بر نتیجه گیری نقادانه و ارائه ی پیشنهادهای جهت توسعه قضایی است.

بررسی سابقه ی تاریخی

بشر از ابتدای خلقت خود واز آغاز تاریخ ناچاراً زندگی جمعی و گروهی داشته است. از ابتدای حیوط حضرت آدم (ع) به کره ی خاکی، بحث ساماندهی روابط انسانی وجود داشته است. در طول تاریخ، زندگی اجتماعی مستلزم وجود شخصی مدیر بوده که بر جامعه حکومت داشته و روابط بین افراد را نظام بخشد. این شخص مدیر برای تمامی جامعه ی تحت مدیریتش قهراً دست به قضاوت، حکمیت و صدور حکم می زده است؛ که البته گاهی مستبداً و به نحو دلخواه در امر قضا دخالت داشته و گاهی مبیناً بر قواعد و اصول و خصوصاً عرف.

«مرز تاریخی میان توحش و تمدن، سامان یافتن نظام حقوقی و قبول قواعدی به مثابه قانون (داد) در روابط اجتماعی است. به این معنی که هرگونه شکل اجتماعی و تعامل مدنی به حداقلی از قانونمندی نیاز دارد و برای استقرار و استمرار هرنوع دولت و حکومت- از تجمع های بدوی پیش آریاییان در نجد ایران و دولت شهرهای کوچک یونان باستان گرفته تا امپراتوریهای بزرگ

ایران، چین و رُم- وجود قواعد و قوانینی برای برقراری نظم عمومی، تعیین حقوق و تکالیف اعضای جامعه، تمشیت اقتصاد و دفاع، تقسیم کار، امکانات، فرصت، قدرت و ثروت میان مردم ضروری است.^۱

دستگاه قضا در دوران زمامداران مستبد کاملاً تحت سلطه و اقتدار آنان بوده به نحوی که بیشتر آنها برای خود حق قضاوت نیز قائل بوده و برای بقای زمامداریشان، به دلخواه خود حکم می رانده اند؛ اما در جوامع متمدن «قوه ی قضائیه مرجعی است که قضات آن می توانند زمامداران مقتدر را به لحاظ اتهام به پای میز محاکمه بکشانند و در صورت تقصیر، با عبارتی کوتاه اما مستند و مستدل، آنان را محکوم به مجازات متناسب بنمایند تا در این راه متظلمین خسته، قدرت از دست رفته را بازیابند و در جایگاه باور نکردنی، اما بر حق خویش قرار گیرند.»^۲

اعاده‌ی دادرسی

«اعاده» هم مانند بیشتر کلماتی که در حقوق به کار می‌روند واژه ایست عربی که در لغت به معنای «بازگردانیدن، برگرداندن، دوباره گفتن سخن»^۳ و «بازگفتن، دوباره گفتن، بازگردانیدن، بازآوردن، برگشت»^۴ به کار رفته است.

«اعاده‌ی دادرسی از طرق فوق العاده‌ی شکایت از آراء می باشد که ویژه‌ی احکام بوده و رسیدگی مجدد به دعوا را نزد مرجع صادرکننده‌ی حکم مورد درخواست اعاده‌ی دادرسی، امکان پذیر می‌نماید؛ در نتیجه از طرق شکایت عدولی شمرده می شود.»^۵

عناصر اعاده‌ی دادرسی از این قرار است:

الف- در موضوع مورد ترافع حکم قطعی صادر شده باشد، خواه حکم قطعی مذکور حکم پژوهشی باشد یا در مرحله‌ی نخستین بطور قطعی صادر شده باشد...

ب- بطور استثناء و به جهات خاص قانونی اذن در اعاده و از سرگرفتن رسیدگی داده شده باشد.

ج- رسیدگی ماهوی تجدید و اعاده شود.

اعاده‌ی دادرسی از طرق فوق العاده‌ی شکایت از احکام است؛ بنابراین اعاده‌ی دادرسی یکی از طرق فوق العاده‌ی شکایت از احکام قطعی است. در قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه اعاده‌ی دادرسی در «کتاب سوم: طرق فوق العاده‌ی تجدید نظرخواهی» آورده شده، اما برخلاف حقوق ایران، آن را ویژه احکام قطعی ندانسته است. ماده ۶۲۲ ق.آ.د.ک. ف. بیان می‌دارد: «اعاده‌ی دادرسی از تصمیم قطعی کیفری می تواند به نفع کلیه اشخاصی که محکوم به جنایت شده‌اند، درخواست شود ...».

اطاله‌ی دادرسی

اطاله در فرهنگ لغت کلمه‌ای عربی دانسته شده به معنای «دراز کردن، طول دادن»^۶ و دادرسی را نیز «به داد کسی رسیدن، بداد خواهی دادخواه رسیدگی کردن، محاکمه» معنا شده است، «قضاوت نیز داوری کردن بین دو یا چندتن، داوری، حکم» معنی دارد.^۷

بنابراین «اطاله‌ی دادرسی» را می توان از منظر لغوی «طول دادن داوری کردن بین دو یا چندتن» تعبیر کرد.

^۱- امین، حسن، ۱۳۸۲، تاریخ حقوق ایران، تهران: دایره المعارف ایران شناسی، ص ۱۹.

^۲- هاشمی، محمد، ۱۳۸۳ حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: میزان، ص ۳۶۷.

^۳- معین، حسن، ۱۳۶۰، فرهنگ عمید، تهران: امیر کبیر، ذیل واژه ی پژوهش.

^۴- معین، محمد، ۱۳۸۸، فرهنگ فارسی معین، تهران: گلی، ذیل واژه ی اعاده.

^۵- شمس، عبدالله، ۱۳۸۵، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران: دراک، ص ۴۶۷.

^۶- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۸۵، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، ص ۵۹.

^۷- معین، محمد، ۱۳۸۸، فرهنگ فارسی معین، تهران: گلی، ذیل واژه اطاله.

^۸- معین، محمد، ۱۳۸۸، فرهنگ فارسی معین، تهران: گلی، ذیل واژه دادرسی.

دادرسی

دادرسی در علم حقوق نیز چنین تعریفی دارد:

الف) بمعنی اعم

رشته‌ای است از علم حقوق که هدف آن تعیین قواعد راجع به تشکیلات قضایی، صلاحیت مراجع قضایی، تعیین مقررات راجع به اقسام دعاوی و اجراء تصمیمات دادگاه‌ها می‌باشد. در فقه به آن قضا، می‌گفتند.

ب) بمعنی اخص

مجموعه‌ی عملیاتی است که به مقصود پیدا کردن یک راه حل قضایی بکار می‌رود مانند مجموعه‌ی مقرراتی که برای اخذ یک تصمیم در یک دعوی معین بکار برده می‌شود.^۱ زمانی که در روند رسیدگی قضایی به یک پرونده صحبت از اطاله‌ی دادرسی می‌شود منظور، طول دادن دادرسی به مفهوم اخص آن است؛ و دادرسی به معنی اخص یعنی: «رسیدگی به مرافعه که عبارت است از تبادل لوایح (در دادرسی عادی) و تعیین جلسات و استماع مدافعات و توضیحات و تحقیقات دادگاه در اثناء دعوی و رسیدگی بدلائل و دعوت دادستان در موارد ابلاغ»^۲ که در تعریف فوق بهتر بود به جای «دادستان» «دادرس» به کار برده می‌شد.

نظارت قضایی

«نظارت» در لغت به معنای: «۱- زیرکی، فراست ۲- نظر کردن، نگرستن، ۳- نظر، نگرش» آمده است.^۳ نظاره گر قضایی در اصطلاح، به شخص یا نهادی می‌گویند که عمل یا اعمال شخص یا اشخاصی را مورد توجه قرار داده و صحت و سقم آن عمل یا اعمال را به مقیاس معینی که معهود است می‌سنجد؛ و برای این امر اختیار قانونی نیز داشته باشد. حال اگر این نظارت و توجه، توسط دستگاه قضایی و دادگاه‌ها یا شخص قاضی اتفاق افتد، نشانگر نهاد تازه تاسیس نظارت قضایی خواهد بود. البته نظارت قضایی در قانون جدید آیین دادرسی کیفری مفهوم دیگری دارد که موارد آن در ماده ی ۲۴۷ آن قانون تصریح گردیده که از موضوع این پایان نامه خارج است.

قوه ی قضاییه و رئیس آن

در این مبحث استقلال قوه ی قضائیه و اصل تفکیک قوا، اهداف و وظایف این قوه و اوصاف و شرایط رییس آن مورد بحث قرار می‌گیرند.

استقلال قوه ی قضاییه

همانطور که قبلاً گفته شد، نظام تفکیک قوا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به صراحت مورد پذیرش قرار گرفته و تأکید زیادی به استقلال قوه ی قضائیه شده است. به لحاظ تأثیر مستقیمی که عدالت و دادگستری در میزان رضایت مندی مردم از حکومتها دارد تا حد امکان سعی شده است که قوای دیگر تأثیری در آن نداشته باشند. در درون این قوه نیز حتی رئیس آن، نمی‌تواند نظرات خود را بر قضات تحمیل کند و قاضی باید طبق استنباط قضایی خود عمل کند.

۱- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۸۵، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، ص ۲۷۳.

۲- همان.

۳- معین، محمد، ۱۳۸۸، فرهنگ فارسی معین، تهران: گلی، ذیل واژه ی نظارت.

قانون اساسی و قوانین عادی کشور بیشترین تلاش را در حفظ استقلال این قوه داشته‌اند. اصل یکصد و پنجاه و ششم صراحتاً بیان می‌دارد: «قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت... است...».

این اصل صراحتاً و مؤکداً قوه قضائیه را مستقل اعلام می‌نماید، در حالیکه قانون اساسی در مورد سایر قوا چنین بیانی نداشته و صرفاً به همان اصل پنجاه و هفتم اکتفا نموده است. بدین ترتیب مسلم است که تدوین‌کنندگان قانون اساسی بر حیاتی بودن امر قضا در حکومت اسلامی واقف بوده و احتمال تاخت و تاز سایر قوا را در آن می‌داده‌اند: «مسأله‌ی قضا در رابطه با پاسداری از حقوق مردم در خط حرکت اسلامی، به منظور پیشگیری از انحرافات موضعی در درون امت اسلامی امری است حیاتی، از این رو ایجاد سیستم قضایی برپایه‌ی عدل اسلامی و متشکل از قضاات عادل و آشنا به ضوابط دقیق دینی پیش بینی شده است. این نظام به دلیل حساسیت بنیادی و دقت در مکتبی بودن آن لازم است به دور از هر نوع رابطه و مناسبات ناسالم باشد (اذا حکمتم بین الناس أن تحکوا بالعدل)»^۱

اقتدار و استقلال قوه قضائیه آنچنان مورد احترام قانون اساسی قرار گرفته که دارایی رهبر را که نصب‌کننده‌ی رئیس قوه قضائیه و شخص اول مملکت است، رئیس‌جمهور، معاونان رئیس‌جمهور، وزیران که زیر مجموعه‌ی قوه مجریه می‌باشند و همسر و فرزندان آنان قبل و بعد از خدمت، تحت نظارت و رسیدگی رئیس قوه قضائیه قرار داده که برخلاف حق، افزایش نیافته باشد. هرچند اعمال این نظارت بر مقام رهبری از سوی رئیس قوه قضائیه محل تردید است اما وجود این اصل، خود بیان‌کننده‌ی ابهت و اقتدار قوه قضائیه و تأکید ضمنی قانون اساسی بر استقلال آن است. علاوه بر موارد فوق، استقلال و ثبات قوه قضائیه در موارد متعدد تضمین شده است:

۱. حسب بند ۶ اصل یکصد و دهم واصل یکصد و پنجاه و هفتم ق.ا، انتصاب، عزل و قبول استعفا‌ی عالی‌ترین مقام قوه قضائیه برعهده‌ی رهبر است؛ بنابراین رئیس دستگاه عدالت، مدیون و وامدار هیچ شخص و گروهی غیر از عالی‌ترین مقام کشوری نیست. برخلاف بسیاری کشورها که وزیر دادگستری و یا اعضای دیوان عالی فدرال، منصوب رئیس دستگاه اجرایی کشورند، عالی‌ترین مقام دستگاه قضایی ایران، منصوب قدرتی مافوق قوای سه‌گانه است.

۲. قضاات و کارمندان قوه قضائیه از تعرض قوای دیگر مصون هستند و این قوه از سؤال، استیضاح، رأی عدم اعتماد و عزل توسط قوای دیگر در امان است و بدون دغدغه به دادگستری خواهد پرداخت. البته «پس از مقام رهبری، رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را... برعهده دارد»^۲ که همین امر گاهی مورد سوء استفاده قوه مجریه قرار می‌گیرد.

در کشور اجتماعی و دموکراتیک اسپانیا که به تصریح اصل اول قانون اساسی خود، مروج آزادی، عدالت، برابری و پلورالیسم سیاسی است و رژیم سیاسی آن پادشاهی پارلمانی می‌باشد، همان قدرت مافوق که پادشاه است حسب بند الف اصل ۶۲ ق.ا، نظارت بر حسن اجرای قوانین را برعهده دارد، امری که در ایران برای مقام مافوق - رهبری - در قانون اساسی پیش بینی نشده و فقط در سطحی کلی تر تعیین و نظارت بر سیاستهای کلی نظام برای وی پیش بینی شده است.

۳. امور اداری و استخدامی قوه قضائیه مستقل و بی‌نیاز از قوای دیگر است.

حسب بند ۳ اصل یکصد و پنجاه و هشتم ق.ا استخدام قضاات عادل و شایسته و عزل و نصب آنها و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند اینها از امور اداری، طبق قانون، از وظایف رئیس قوه قضائیه بوده و او در این زمینه تصمیم‌گیرنده‌ی مطلق است. البته «رئیس قوه قضائیه می‌تواند اختیارات تام مالی و اداری و نیز اختیارات استخدامی غیر قضاات را به وزیر دادگستری تفویض کند. در این صورت وزیر دادگستری دارای همان اختیارات و وظایفی خواهد بود که در قوانین برای وزرا به عنوان عالی‌ترین مقام اجرایی پیش بینی می‌شود.»^۳ و بدین ترتیب افرادی در مجموعه‌ی قوه قضائیه فعالیت خواهند

^۱ - مقدمه‌ی قانون اساسی.

^۲ - اصل ۱۱۳ ق.ا.

^۳ - اصل ۱۶۰ ق.ا.

کرد که توسط قوه‌ی اجرایی استخدام شده‌اند؛ که البته تأثیرات بسزایی در روند دادرسی ایران دارند مانند تکالیفی که در مواد ۵۳ و ۵۴ ق.آ.د.م برای مدیر دفتر مقرر شده است. البته برخی حقوقدانان معتقدند که وزیر دادگستری اختیارات مذکور را به نیابت از سوی رئیس قوه‌ی قضائیه انجام می‌دهد و این تفویض اختیار از حیطة سازمان قوه‌ی قضائیه خارج نمی‌شود که این استدلال قابل انتقاد به نظر می‌رسد.^۱

۴. پرونده‌های قضائی در اندرون قوه‌ی قضائیه مفتوح و مختوم می‌شود و احکام با استقلال کامل صادر می‌گردد. امری که اصل «استقلال قضات» به روشنی مبین آن است بنابراین قوای دیگر هیچ گونه تأثیری در تصمیمات قضائی قوه‌ی قضائیه ندارند.

منشاء اختیارات رئیس قوه‌ی قضائیه در امر دادرسی

عنوان «جمهوری اسلامی» پیوند دین و دولت را در حکومت جمهوری اسلامی تداعی می‌نماید، یکی از مهمترین تجلی گاههای این پیوند در مسأله‌ی قضا و رئیس قوه‌ی قضائیه است. مقدمه‌ی قانون اساسی در این رابطه بیان می‌دارد: «مسأله‌ی قضا در رابطه با پاسداری از حقوق مردم در خط حرکت اسلامی، به منظور پیشگیری از انحرافات موضعی در درون امت اسلامی امری است حیاتی، از این رو ایجاد سیستم قضایی بر پایه‌ی عدل اسلامی و متشکل از قضات عادل و آشنا به ضوابط دقیق دینی پیش بینی شده است، این نظام به دلیل حساسیت بنیادی و دقت در مکتبی بودن آن لازم است به دور از هر نوع رابطه و مناسبات ناسالم باشد (وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)».

بنابراین پاسداری از حقوق مردم در خط حرکت اسلامی، اساسی ترین وظیفه‌ی قوه‌ی قضائیه است، قوه‌ی مستقل و هم طراز دو قوه‌ی دیگر که رئیس آن حکمش را از عالی‌ترین مقام کشور می‌گیرد. «در این خصوص هرچند که نظارت قانونی مقام رهبری بر قوه‌ی قضائیه محدود به نصب رئیس قوه‌ی قضائیه و عفو و تخفیف مجازات محکومین است، اما اشراف عملی این مقام عالی بر قوه‌ی قضائیه و تأثیرات محسوسه که بر امر قضا می‌گذارد، محل تأمل به نظر می‌رسد، موضعگیری مقام مذکور نسبت به مطبوعات و برخی اعلام نارضایتی‌ها توسط ایشان، در قوه‌ی قضائیه تلقی به یک فرمان لازم الاطاعه گردیده و استقلال امر قضا را به نحو بارزی تحت الشعاع قرار داده است.»^۲

گفته شد که یکی از مهمترین صفات مطرح در قانون اساسی برای رئیس دستگاه قضا اجتهاد اوست، اینکه بتواند مسائل شرعی را تشخیص دهد. هرچند او عالی‌ترین مقام قضایی کشور نیست ولی عالی‌ترین مقام قوه‌ی ای است که وظیفه‌ی اش پاسداری از حقوق مردم در خط حرکت اسلامی است. «رئیس قوه‌ی قضائیه به نمایندگی از طرف مقام رهبری ضامن استقلال قوه‌ی قضائیه است و بنابراین امر مهم این است که وی به منظور انجام مسئولیت‌های قوه‌ی قضائیه در کلیه‌ی امور قضایی و اداری و اجرایی، منصوب می‌شود.» اختیارات و تکالیف و تأثیرات وی در روند دادرسی نیز در راستای اجرای فرامین شرع مقدس است.

اجتهاد رئیس قوه‌ی قضائیه

فقها قضاوت را وظیفه‌ی فقیه دارای شرایط افتا دانسته‌اند: «وَهُوَ وَظِيفَةُ الْإِمَامِ أَوْ نَائِبِهِ، وَفِي الْغَيْبَةِ يَنْفِذُ قَضَاءَ الْفَقِيهِ الْجَامِعِ لَشُرَاطِ الْإِفْتَاءِ...»^۳.

متأخرین هم همین نظر را دارند: «منصب قضاوت از مناصب جلیله‌ی ای است که از طرف خدای متعال برای پیغمبر و از طرف او برای ائمه‌ی معصومین و از طرف آنان برای فقیه جامع شرایطی که شرایطش می‌آید ثابت است...»^۴

^۱ - هاشمی، محمد، ۱۳۸۳ حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر میزان، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

^۲ - هاشمی، محمد، ۱۳۸۳، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: میزان، ص ۳۷۲.

^۳ - «قضاوت وظیفه‌ی امام معصوم یا نائب ایشان است و در زمان غیبت، قضاوت فقیه‌ی که دارای شرایط افتا [یعنی بلوغ و عقل و مذکر بودن...] می‌باشد نافذ است.» شیروانی، علی و غرویان، محسن، لعمه دمشقیه شهید اول، چاپ قدس قم، انتشارات دارالفکر، جلد اول، چاپ بیست دوم، بهار ۱۳۸۳، ص ۱۷۵.

^۴ - موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۸۹، ترجمه تحریر الوسیله، ج ۲، تهران: عروج، ص ۴۲۲.

اصل ۱۵۷ ق.ا نیز اجتهاد، عدالت و آگاهی از امور قضایی را از شرایط رئیس قوه قضائیه به منظور انجام کلیه امور قضایی، اجرایی و اداری دانسته است.

بدین ترتیب اجتهاد، رئیس دستگاه قضا شرعاً و قانوناً به او مجوز اثرگذاری در روند دادرسی ایران را می دهد.

طرق شکایت از آراء

این مبحث از دو قسمت تشکیل شده است که قسمت اول طرق عادی شکایت از آراء را به صورت اجمالی مورد اشاره قرار می دهد چرا که بیان تفصیلی آن از بحث ما خارج است و در قسمت دوم به طرق فوق العاده ی شکایت از آراء می پردازد و بیان می کند که تشخیص خلاف شرع بین آراء قطعی توسط رئیس قوه قضائیه از طرق فوق العاده ی شکایت از آراءست و سپس به شرح و بسط این نوع از شکایت پرداخته خواهد شد.

طرق عادی

اصطلاح «طرق عادی شکایت از آراء» در هیچ یک از قوانین کشور به کار نرفته است. طریقه ی عادی شکایت از آراء طریقه ای است که نهایتاً منجر به رأی خواهد شد که «قطعی» نامیده می شود. طرق عادی شکایت از آراء قاعده ی عام است و هنگامی که صحبت از قابلیت تجدیدنظر خواهی آراء می شود، همین شیوه ها مورد نظر است.

جهات تجدیدنظر از این طریق در ماده ۳۴۸ ق.ا.د.م بدین شرح احصا گردیده است: الف- ادعای عدم اعتبار مستندات دادگاه ب- ادعای فقدان شرایط قانونی شهادت شهود ج- ادعای عدم توجه دادگاه به دلایل ابرازی د- ادعای عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادرکننده ی رأی ه- ادعای مخالف بودن رأی با موازین شرعی و یا مقررات قانونی.

همین جهات در ماده ۲۵ ق.ت.د.ع.ا. نیز تکرار گردیده و تبصره ی هر دو ماده نیز به محاکم تجدید نظر این اختیار را داده اند که: اگر درخواست تجدیدنظر به استناد یکی از جهات مذکور به عمل آمده باشد مرجع تجدیدنظر می تواند در صورت وجود جهتی دیگر به آن جهت هم رسیدگی نماید.

طرق فوق العاده

اصطلاح «طرق فوق العاده ی تجدیدنظر آراء» همانند «طرق عادی تجدیدنظر آراء» در قانون آئین دادرسی مدنی به کار نرفته و لیکن بسیار مورد استفاده قرار می گیرد. البته این اصطلاح در قانون امور حسبی و قانون قدیم آئین دادرسی مدنی سابقه ی تصریح دارد.

گفته شد که «طرق عادی شکایت آراء» قاعده ی عام را در خصوص تجدیدنظر خواهی تشکیل می دهد؛ بنابراین استناد به طرق فوق العاده باید محدود و در موارد تصریح شده در قوانین مورد استفاده قرار گیرد و در انطباق بر مصادیق می بایست به تفسیر مضیق، بسنده نمود. اصل در تجدیدنظر خواهی، طرق عادی است مگر اینکه یکی از موارد منصوص در قانون آئین دادرسی مدنی، آئین دادرسی کیفری جدید و سایر قوانین موجود باشد. مفاد مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ ق.ا.د.م در خصوص فرجام خواهی و مواد ۴۳۸، ۴۲۶ و ۴۴۰ همان قانون در خصوص اعاده ی دادرسی مفید همین معناست.

جلوگیری از تزلزل آراء نیز ایجاب می نماید که تا حد امکان استفاده از طرق فوق العاده ی تجدیدنظر آراء محدود گردد. از سوی دیگر اطمینان در تحقق عدالت و رعایت مصالح وجود چنین طرقی را ایجاب می نماید.

تشخیص مخالفت رأی صادره با شرع بین توسط رئیس قوه

ماده ۴۷۷ ق.ج.ا.د.ک. بیان می دارد: «در صورتیکه رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضائی را خلاف شرع بین تشخیص دهد با تجویز اعاده ی دادرسی پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر می نماید...»

تأثیر غیرمستقیم رئیس قوه ی قضائیه در روند دادرسی

رئیس قوه ی قضائیه دارای اختیارات دیگری است که می تواند روند دادرسی را جهت دهد و یا آنرا مختل کند، از جمله: تأیید وکلای دادگستری در امور امنیتی، ایجاد و حذف تشکیلات قضایی، نقل و انتقال قضات که هر کدام به تفکیک مورد بررسی قرار می گیرند.

تأیید وکلای دادگستری در امور امنیتی

در هر پرونده چهار طرف اصلی وجود دارد که روند دادرسی را رقم می زنند: خواهان (شاکی)-خوانده (متشاکی)- قاضی و وکیل؛ هرکدام از این افراد تأثیر بسزایی در روند دادرسی دارند، از این میان وکلا به دلیل تسلطی که برمسائل حقوقی دارند و تلاش و فعالیتی که در جهت پیروزی موکل خود در پرونده خواهند داشت دارای اهمیتی فراوان می باشند. انتخاب آزادانه ی وکیل یکی از بدیهی ترین حقوق متداعین می باشد. ولیکن «در جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی و همچنین جرائم سازمان یافته که مجازات آنها مشمول ماده ی (۳۰۲) این قانون است در مرحله ی تحقیقات مقدماتی طرفین دعوا وکیل یا وکلای خود را از بین وکلای رسمی دادگستری که مورد تأیید رئیس قوه ی قضائیه باشد انتخاب می نمایند. اسامی وکلای مزبور توسط رئیس قوه ی قضائیه اعلام می گردد.»^۱

این امر ضمن اینکه خلاف استقلال وکالت است و آزادی عمل طرفین دعوی را محدود می سازد، وکلا نیز برای اینکه در لیست رئیس قوه ی قضائیه باقی بمانند و از پرونده های مهم محروم نشوند بایست به نحوی عمل نمایند که رئیس قوه ی قضائیه بپسندد.

ایجاد و حذف تشکیلات قضایی

بند اول اصل یکصدوپنجاه و هشتم قانون اساسی یکی از وظایف رئیس قوه ی قضائیه را ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسئولیتهای اصل یکصدوپنجاه و ششم قرار داده است. هرچند ایجاد این تشکیلات باید به موجب قانون باشد (اصل یکصدوپنجاه ونهم)؛ اما اکثر قوانین ایجاد تشکیلات را بر حسب نیاز دانسته و تشخیص این نیاز را برعهده ی رئیس قوه ی قضائیه قرار داده اند همچنانکه ماده ی ۴۷۷ ق.آ.د.ک تخصیص شعب خاص در دیوان عالی کشور را برعهده ی رئیس قوه ی قضائیه گذاشته است؛ بنابراین رئیس قوه ی قضائیه می تواند به تشخیص خود تشکیلات قضایی را حذف و ایجاد کند که عملاً با توجه به صلاحیت محاکم باعث جا به جایی پرونده ها از یک دادگاه به دادگاهی دیگر خواهد شد.

«نکته ی دوم مربوط به اثری است که در تغییر یا حذف تشکیلات قضایی بر سرنوشت شغلی قضات می تواند داشته باشد. رئیس قوه ی قضائیه رأساً حق عزل قضات را ندارد؛ اما او هم قادر خواهد بود که با تغییر و یا حذف یک واحد قضایی عملاً قاضی را از تصدی مقام خود سلب نماید که با عزل او چندان تفاوتی ندارد.»^۲

نقل و انتقال قضات

اصل یکصدوشصت و چهارم مقرر می دارد: «قاضی را نمی توان از مقامی که شاغل آن است بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است به طور موقت یا دائم منفصل کرد یا محل خدمت یا سمتش را تغییر داد مگر به اقتضای مصلحت جامعه با تصمیم رئیس قوه ی قضائیه پس از مشورت با رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل، نقل و انتقال دوره ای قضات برطبق ضوابط کلی که قانون تعیین می کند صورت می گیرد.»

^۱ - تبصره ی ماده ی ۴۸، ق.ج.آ.د.ک.

^۲ - هاشمی، محمد، ۱۳۸۳، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: میزان، ص ۲۸۱.

نقل و انتقال قضات نیز از موارد مؤثر در روند دادرسی است که به تصمیم رئیس قوه ی قضائیه صورت می گیرد. «چه بسا ممکن است قاضی در مقام رسیدگی پرونده ای باشد که صدور حکم موجب محکومیت افراد یا مقامات متنقذ جامعه گردد و اشخاص مذکور با اعمال نفوذ یا قدرت موجبات انتقال و در نتیجه عدم امکان رسیدگی و صدور حکم نسبت به پرونده ی موردنظر از ناحیه ی او را فراهم کنند این چنین حالتی قطعاً سلامت دستگاه قضائی را مخدوش و دادرسی های عادلانه را ملوک می نماید.»^۱

آثار اعلام خلاف شرع بودن رأی

باتوجه به عدم وجود محدودیت زمانی برای رئیس قوه ی قضائیه در اعلام خلاف شرع بودن رأی ممکن است تجدیدنظر خواهی وی هم در مورد آرای اجرا شده و هم اجرا نشده اعمال شود؛ که طبیعتاً آثار آن با هم تفاوت دارد. اگر رأی قطعی شده ولی اجرا نشده و یا در حال اجرا باشد به حکم ماده ی ۴۷۸ ق.ج.آ.د.ک اجرای حکم تا صدور حکم مجدد به تعویق می افتد و چنانچه از متهم تأمین مناسب اخذ نشده یا تأمین منتفی شده باشد یا متناسب نباشد می بایست تأمین مناسب اخذ شود. اما اگر رأی اجرا شده باشد، بازگرداندن حیثیت و آبروی از دست رفته ی محکوم علیه و جلوگیری از تبعات و آثار حکم ضروری است و باتوجه به اینکه رأی صادره از ابتدا قابلیت اجرایی نداشته اگر قاضی مقصر یا خاطی باشد و در اثر اجرای حکم ضرر مادی یا معنوی متوجه محکوم علیه شده باشد، طبق اصل یکصد و هفتاد و یکم قانون اساسی باید جبران گردد. تأثیر دیگر اعلام خلاف شرع بین بودن رأی قطعی تکلیفی است که برای شعب تخصیص یافته ی دیوان عالی کشور ایجاد می شود و این شعب می بایست «مبنیاً» بر خلاف بین شرع بین اعلام شده رأی قطعی قبلی را نقض و رأی مقتضی را صادر نمایند. در حقیقت این شعب مکلف به متابعت از نظر رئیس قوه ی قضائیه هستند نه استنباط خود از قوانین و منابع معتبر فقهی و اصول حقوقی؛ که این امر خلاف اصل استقلال قضات است. البته ماده ی ۴۸۲ ق.ج.آ.د.ک. این نظر را تضعیف می نماید: «نسبت به حکمی که پس از اعاده ی دادرسی صادر می شود، دیگر اعاده ی دادرسی از همان جهت پذیرفته نمی شود. مگر اینکه اعاده ی دادرسی از مصادیق ماده ی ۴۷۷ بوده و مغایرت رأی صادره با مسلمات فقهی به جهات دیگری غیر از جهت قبلی باشد و یا رأی جدید مجدداً همانند رأی قبلی مغایر با مسلمات فقهی صادر شده باشد» یکی از مفاهیم این ماده این است که قضات شعب تخصیص یافته پس از نقض رأی قطعی ارجاع شده، رأی جدیدی بر اساس استنباط خود صادر می نمایند. تأثیر سوم اقدام رئیس قوه ی قضائیه در روند دادرسی ایران، اطاله ی بیش از حد دادرسی است، پرونده ای که پس از طی مراحل طولانی دادرسی منتج به نتیجه ی قطعی گردیده هنوز دچار تزلزل بوده و رئیس قوه ی قضائیه می تواند مجدداً آن را بی اعتبار و وارد چرخه و روند دادرسی گرداند. حتی با ساز و کار ماده ی ۴۸۲ ق.ج.آ.د.ک. رأی صادره از شعب تخصیص یافته نیز ممکن است بی اعتبار گشته و این چرخه تابی نهایت ادامه داشته باشد.

نتیجه گیری

مسأله ی قضا در رابطه با پاسداری از حقوق مردم در خط حرکت اسلامی، به منظور پیشگیری از انحرافات موضعی در درون امت اسلامی امری است حیاتی که این امر حیاتی و مهم در قالب تشکیلات و سازمانی با عنوان قوه ی قضائیه تجسم یافته و رئیس این قوه هدایت آن را بر عهده دارد، در حالی که برخی معتقدند رئیس قوه ی قضائیه دارای سمتی اداری است و در امر قضا و روند دادرسی جایگاهی را بر عهده ندارد.

روند دادرسی به معنای عام شیوه و طریقه ی یک سیستم قضایی برای اجرای عدالت و احقاق حق می باشد و به معنای خاص جریان رسیدگی به یک پرونده از شروع دادرسی تا پایان اجرای حکم را می توان روند دادرسی نامید.

^۱ - همان، ص ۳۹۶.

سیر تاریخی تأثیرگذاری عالی ترین مقام قضا در روند دادرسی، از ابتدای شکل گیری اجتماع و حکومت در ایران آغاز می شود. مدیری که بر جامعه حکومت داشته و به عنوان رئیس حکومت برای ایجاد نظم به قضاوت و صدور حکم مبادرت می نموده، پادشاهان در برخی ادوار مستبداً و به نحو دلخواه به قضاوت می پرداختند و در برخی از ادوار احکام آنان مبتنی بر اصول و قواعد تقنینی و عرفی و دینی بوده است. حاکمانی که از طرف رئیس حکومت و پادشاه برای بلاد و شهرها انتخاب می شدند به کار قضاوت نیز می پرداختند. پس از ورود اسلام صفات خاصی مانند اجتهاد برای قضات برشمرده شد اما این قضات هم خصوصاً در امور سیاسی تابع خلیفه بودند. در عهد قاجار نظام حقوقی ایران تحت تأثیر نظام های حقوقی پیشرفته قرار گرفت و سیستم قضایی منسجم و مشخصی ایجاد شد و پس از انقلاب مشروطیت خودکامگی سلاطین قجر در امور قضایی و دادرسی کاهش یافت. در عصر پهلوی نظام قضایی سکولار در نتیجه ی اصلاحات به انسجام نسبی دست یافت که در تاریخ ایران بی سابقه بود.

امروزه نیز بایستی قائل به این بود که رئیس قوه ی قضائیه بنا به دلایل ذیل در روند دادرسی ایران نقش ایفاء می کند:

- در صورتی که رئیس قوه ی قضائیه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد با تجویز اعاده ی دادرسی پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط خود او برای این امر تخصیص می یابد مورد رسیدگی قرار گرفته و رأی قطعی صادر گردد. شعب خاص مذکور مبیناً بر خلاف شرع بین اعلام شده رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می آورند و رأی مقتضی صادر می نمایند. (ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک)
- یکی از مهمترین و مؤثرترین راه های تأثیرگذاری رئیس قوه ی قضائیه در روند دادرسی ایران این است که با صدور آئین نامه و بخشنامه روند دادرسی ایران را جهت می دهد. علی الاصول باید توجه داشت که رئیس قوه ی قضائیه اداره ی یکی از قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران را برعهده دارد و بدین اعتبار سهمی از حاکمیت ملی را اعمال می کند بنابراین او باید بتواند در راستای اعمال بهتر وظایف خود به عنوان عالی ترین مقام قوه ی قضائیه، رهنمودهایی جهت اداره ی بهتر مجموعه ی تحت مدیریت خود ارائه نماید که در قالب بخشنامه و آئین نامه باید و نبایدهای مدنظر خود را بیان می نماید؛ که البته گاهی رویه ی او در این زمینه مورد انتقاد است.

- تبصره ی ۲ ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری بیان می دارد: «... دستور موقت دادگاهها، اگر توسط رئیس قوه ی قضائیه خلاف شرع بین تشخیص داده شود. مشمول احکام این ماده خواهد بود» و رئیس قوه می تواند علی رغم موقتی بودن دستور موقت، نسبت به آن مجوز اعاده ی دادرسی دهد.

- انتخاب آزادانه ی وکیل یکی از بدیهی ترین حقوق متداعین می باشد. ولیکن «در جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی و همچنین جرائم سازمان یافته که مجازات آنها مشمول ماده ی (۳۰۲) ق.آ.د.ک است در مرحله ی تحقیقات مقدماتی طرفین دعوا وکیل یا وکلای خود را از بین وکلای رسمی دادگستری که مورد تأیید رئیس قوه ی قضائیه باشند انتخاب می نمایند. اسامی وکلای مزبور توسط رئیس قوه ی قضائیه اعلام می گردد.» (ماده ۴۸ ق.آ.د.ک)

- بند اول اصل یکصدوپنجاه و هشتم قانون اساسی یکی از وظایف رئیس قوه ی قضائیه را ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسئولیتهای اصل یکصدوپنجاه و ششم قرار داده است. همچنانکه ماده ی ۴۷۷ ق.آ.د.ک تخصیص شعب خاص را برعهده رئیس قوه ی قضائیه گذاشته است، بنابراین رئیس قوه ی قضائیه می تواند به موجب قانون و تشخیص خود تشکیلات قضایی را حذف و ایجاد کند که عملاً با توجه به صلاحیت محاکم باعث جابجایی پرونده ها از یک دادگاه به دادگاهی دیگر و تأثیر در روند دادرسی خواهد شد.

- نقل و انتقال قضات طبق اصل ۱۶۴ ق.ا توسط رئیس قوه ی قضائیه نیز از موارد مؤثر در روند دادرسی است که به تصمیم رئیس قوه ی قضائیه صورت می گیرد. «چه بسا ممکن است قاضی در مقام رسیدگی به پرونده ای باشد که صدور حکم موجب محکومیت افراد یا مقامات متنفذ جامعه گردد و اشخاص مذکور با اعمال نفوذ یا قدرت موجب انتقال و در نتیجه عدم امکان رسیدگی و صدور حکم نسبت به پرونده ی مورد نظر از ناحیه ی او را فراهم کنند این چنین حالتی قطعاً سلامت دستگاه قضائی را مخدوش و دادرسی های عادلانه را ملوک می نماید».

رئیس قوه ی قضائیه آرای قطعی را مورد کنکاش قرار داده و زمینه ی نقض آنها را فراهم آورده و سپس آن را به مرجع صالح ارسال می دارد و از این جهت عملکردی بسیار شبیه به دیوان عالی کشور دارد ولیکن به نظر می رسد که نتوان او را مرجع تجدیدنظر دانست. لکن عملکرد او به دلایل ذیل بیشتر به یک تجدیدنظر خواه شباهت دارد تا مرجع تجدیدنظر:

۱. مرجع تجدیدنظر رأی معترض عنه را نقض یا تأیید می نماید و در صورت تأیید مراتب را به صورت مکتوب اعلام می دارد. در صورتیکه رئیس قوه ی قضائیه پس از تشخیص رأی خلاف بین شرع با تجویز اعاده ی دادرسی زمینه ی نقض آن را فراهم می نماید و اگر رأی خلاف بین شرع نباشد در جهت تأیید رأی اقدامی برای وی متصور نیست.

۲. آغاز اقدام مرجع تجدیدنظر منوط به ارجاع و ارسال پرونده به آن و تجدیدنظر خواهی ذینفع است. حال آنکه رئیس قوه ی قضائیه به هر طریق ممکن که از رأی خلاف بین شرع مطلع شد نسبت به آن اظهار نظر می کند خواه ذینفع درخواست کرده یا نکرده باشد.

۳. مرجع تجدید نظر می بایست اختیار صدور رأی داشته باشد حال آنکه هیچ کدام از قوانین (قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قانون اصلاح ماده ی ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و قانون آئین دادرسی کیفری جدید) به رئیس قوه ی قضائیه اختیار صدور رأی نداده اند.

بنابراین رئیس قوه ی قضائیه را باید یک ناظر شرعی دانست که اختیار نظارت قضایی بر آرای محاکم دارد تا از موازین شرعی عدول نکنند. «از آنجا که رئیس قوه ی قضائیه مجتهد و در نتیجه صاحب فتاواست اعطای اختیار نظارت شرعی موجب سلطه ی مطلق او بر همه ی قوانین مورد استناد دادگاهها یا فتاوا می شود و ارکان منطقی و منظم نظام قضایی را آنگونه که قانون اساسی مقرر داشته متزلزل می نماید».

پیشنهادات

لذا جهت توسعه ی قضایی و کارآمدتر شدن سیستم حقوقی ایران در امر دادرسی موارد ذیل به صورت مبسوط پیشنهاد می - گردند:

- دستور موقت اقدامی موقتی است که با صدور رأی نهایی در پرونده، پایان می پذیرد. صدور آن مستلزم احراز فوریت بوده و پس از گرفتن تأمین مناسب، با تأیید رئیس حوزه ی قضایی قابل اجراست در حالی که ماده ۴۷۷ قانون آ.د.ک دستور موقت را از جانب رئیس قوه ی قضائیه قابل اعاده دادرسی دانسته است اما قرار دستور موقت نباید قابل اعاده ی دادرسی باشد زیرا اجرای دستور موقت حسب ماده ۳۱۰ ق.آ.د.م فوریت داشته که ماده ی ۳۱۵ ق.آ.د.م تشخیص آن بر عهده ی دادگاهی قرار داده که صلاحیت رسیدگی به آن را دارد؛ و در صورتی که این دستور که در قانون آئین دادرسی مدنی ذیل مبحث دادرسی فوری بررسی شده و توسط رئیس قوه ی قضائیه قابل اعتراض می باشد تا روشن شدن نتیجه ی قطعی توسط شعب اختصاصی دیوان عالی کشور فوریت آن از بین رفته و ممکن است ضررهای غیر قابل جبرانی ایجاد گردد، مضافاً وفق ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی تنها احکام قابل اعاده ی دادرسی هستند در حالی که دستور موقت نه حکم محسوب می شود و نه قرار (هر چند در قالب قرار صادر می شود)، وانگهی طبق ماده ی ۳۲۵ ق.آ.د.م «قبول یا رد درخواست دستور موقت مستقلاً قابل اعتراض و تجدیدنظر و فرجام نیست... ولی در هر حال رد یا قبول درخواست دستور موقت قابل رسیدگی فرجامی نیست...» بنابراین تا زمان صدور رأی اصلی، قبول و رد درخواست دستور موقت به دلیل عدم قابلیت تجدیدنظر خواهی، توسط رئیس قوه ی قضائیه نمی تواند مورد تعرض قرار گیرد؛ بنابراین بنا به دلایل مذکور پیشنهاد می گردد ماده ی ۴۷۷ ق.ج.آ.د.ک. اصلاح و دستور موقت دادگاهها از متن تبصره ی ۲ آن حذف گردد.

- وکیل به نمایندگی از موکل خود یکی از اصحاب دعوا محسوب می شود که در روند دادرسی نقش مهمی را ایفا می کند، ولیکن بر اساس تبصره ی ماده ی ۴۸ قانون آئین دادرسی کیفری در جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی و همچنین جرائم سازمان یافته در مرحله ی تحقیقات مقدماتی طرفین دعوا وکیل یا وکلای خود را از بین وکلای رسمی دادگستری که مورد تأیید رئیس قوه ی قضائیه باشد انتخاب می نمایند. وکلا نیز برای اینکه در لیست رئیس قوه ی قضائیه باقی بمانند و از پرونده

های مهم محروم نشوند بایست به نحوی عمل نمایند که رئیس قوه ی قضائیه بپسندد، این امر ضمن اینکه خلاف استقلال وکالت است، آزادی عمل طرفین دعوی را از بین می برد. دلیل تصویب تبصره ی فوق اینست که در جرایم امنیتی بایستی شناخت بیشتری نسبت به وکیل وجود داشته باشد تا آسیب امنیتی ایجاد نشود و در بحث‌های امنیتی بخصوص امنیت خارجی اگر قرار باشد هر وکیلی وارد پرونده شود چگونه می توان از نشر امور مهم جلوگیری کرد و پیش از این وکلایی داشتیم که اسرار پرونده را برای دیگران فاش می کردند و وکلایی بودند که بر علیه نظام قلم می زدند. در پاسخ باید گفت وکیلی که پروانه وکالت به آن اعطاء شده مورد اعتماد بوده در غیر این صورت به سمت وکالت نائل نمی شد در ثانی وکیل امین و مورد اعتماد ملت و دولت است که این سمت به او واگذار شده و در مراسم تحلیف سوگند یاد می کند که از حقوق مردم حفاظت کند و اگر تعداد محدودی از وکلاء حافظ اسرار نبوده اند دلیل بر این نمی شود که حیثیت و شرافت و امانتداری تمام وکلاء زیر سؤال قرار گیرد ثالثاً احتمال خیانت همیشه وجود دارد حتی نسبت به قضات؛ بنابراین پیشنهاد می شود به جای اینکه وکلاء مورد تأیید رئیس قوه ی قضائیه قرار گیرند در امور امنیتی وکلاء کارآموز و وکلایی که سابقه محکومیت انتظامی از درجه سه به بالا دارند از قبول وکالت در امور امنیتی محروم شوند.

-دیوان عالی کشور رأی فرجام خواسته را ابرام و یا آن را نقض می نماید و در صورت اخیر چون شأن رسیدگی به ماهیت، دوباره قضاوت نمودن و صدور رأی مقتضی را ندارد، پرونده را جهت صدور رأی مقتضی به مرجع صالح می فرستد. این در حالی است که ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر داشته «... رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی انجام می دهد» بنابراین علی الاصول، دیوان عالی کشور مرجع نقض و ابرام است و حق رسیدگی ماهوی به پرونده ها را ندارد؛ و می توان گفت قراردادن چنین حقی برای دیوان عالی کشور، خلاف اصالت و شأن آن است.

مرجع تجدیدنظر نسبت به آرای محاکم مرجع عالی تر است. تبصره ی یک ماده ۴۷۷ ق.ج.آ.د.ک احکام و قرارهای دیوان عالی کشور را در صورتیکه از سوی رئیس قوه ی قضائیه خلاف شرع بپن تشخیص داده شود با تجویز اعاده ی دادرسی در صلاحیت شعب اختصاصی دیوان عالی کشور قرار داده است که پس از رسیدگی، رأی قطعی صادر خواهد شد. رسیدگی به آرا در شعب تخصصی یافته ی دیوان عالی کشور که شعبه ی هم عرض محسوب می شوند، از لحاظ حقوقی محل انتقاد به نظر می رسد.

ذیل ماده ی ۴۷۷ ق.ج.آ.د.ک آمده است که «شعب خاص مذکور مبیناً برخلاف بپن شرع اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می آورند و رأی مقتضی صادر می نمایند» براساس این ماده قضات دیوان عالی کشور مکلفند از نظر رئیس قوه ی قضائیه تبعیت نمایند حتی اگر با استدلال خود آن را خلاف شرع بین ندانند. امری که با اصل استقلال قضات مغایر است. از نظر رفتاری استقلال قضایی وقتی میسر است که قضات در مقام دادرسی و صدور حکم، صرفاً براساس موازین قانون و تحلیل منطقی خود به دور از هرگونه نفوذ یا فشار بیرونی و درونی مبادرت به صدور حکم نمایند. در این ارتباط «احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانون باشد» و «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد...» نه در نظر رئیس قوه قضائیه. این ماده در واقع اختیار دیوان عالی کشور در رد یا قبول اعاده ی دادرسی را سلب نموده است که نتیجه ی، آن صرفاً اطاله ی دادرسی است.

از طرف دیگر قضات دیوانعالی مجتهد هستند و چه بسا طبق نظر اجتهادی خود رأی صادره را خلاف شرع بین ندانند این در حالی است که طبق ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری جدید بایستی طبق نظر رئیس قوه ی قضائیه آن را خلاف بین شرع دانسته و بر خلاف نظر اجتهادی خود رسیدگی کرده و رأی جدید صادر نمایند و این خود بر خلاف شرع و مسلمات فقهی است.

با توجه به مراتب فوق پیشنهاد می گردد که پس از تجویز اعاده ی دادرسی از جانب رئیس قوه ی قضائیه پرونده جهت رسیدگی همانند سایر جهات اعاده ی دادرسی به مراجع صالح مصرح در قوانین آیین دادرسی ارسال شود نه دیوان عالی کشور.

منابع و ماخذ:

۱. قرآن کریم
۲. آشوری، محمد، ۱۳۸۳ آیین دادرسی کیفری، ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳. ابادری فومشی، منصور، ۱۳۹۱، مجموعه ی کامل نظریات مشورتی اداره کل حقوقی قوه ی قضائیه در مسائل حقوقی، تهران: خط سوم.
۴. ابدالی، مهرزاد، ۱۳۸۵، رویه و آیین دادرسی مدنی، تهران: نیک اندیش.
۵. امیر معزی، احمد، ۱۳۹۰، داوری بین المللی در دعاوی بازرگانی، تهران: دادگستر.
۶. امین، حسن، ۱۳۸۲، تاریخ حقوق ایران، تهران: دایره المعارف ایران شناسی.
۷. باختر، احمد، ۱۳۹۲، مجموعه ی کامل آرا وحدت رویه دیوان عالی کشور- امور جزایی، تهران: جنگل.
۸. بهشتی، محمد حسین، ۱۳۸۶، ولایت رهبری روحانیت، قم: موسسه ی نشر آثار و اندیشه‌های شهید بهشتی.
۹. بوهلندر، مایکل، ۱۳۹۰، مبانی حقوق کیفری آلمان، ترجمه: اصلی عباسی، تهران: مجد.
۱۰. پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، ۱۳۸۹، تاریخ ایران قبل از اسلام، تهران: نیلوفرانه.
۱۱. جعفری زوج، مجتبی، ۱۳۸۹، منشور کورش (نخستین فرمان جهانی آزادی ملل اولین منشور جهانی حقوق)، شیراز: رخسید.
۱۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۸۵، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش.
۱۳. خوئینی، غفور، ۱۳۸۳، در آمدی بر حقوق تطبیقی، تهران: زهد.
۱۴. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه ی دهخدا، جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۵. دو منستیکو، برون، ۱۳۳۲، روح القوانین، ترجمه: علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر
۱۶. سیوری، جمال الدین مقداد بن عبدالله، ۱۳۸۸، کنز العرفان فی فقه القرآن، عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم: نوید اسلام.
۱۷. شمس، عبدالله، ۱۳۸۳، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران: دراک.
۱۸. شمس، عبدالله، ۱۳۸۵، آیین دادرسی مدنی، ج ۳، تهران: دراک.
۱۹. ضیایی بیگدلی، محمد رضا، ۱۳۸۴، اسلام و حقوق بین الملل، تهران: گنج دانش.
۲۰. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، ۱۳۸۱، حقوق اداری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۱. عمید، حسن، ۱۳۶۰، فرهنگ عمید، تهران: امیر کبیر.
۲۲. قاضی، ابوالفضل، ۱۳۷۰، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
۲۳. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۴، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران: میزان.
۲۴. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۹، اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی، تهران: میزان.
۲۵. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۳، مقدمه ی علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران: حیدری.
۲۶. محقق داماد، مصطفی، ۱۳۸۵، قواعد فقه بخش جزایی، قم: علوم اسلامی.
۲۷. مصدق، محمد، ۱۳۸۴، آیین دادرسی کیفری، تهران: جنگل.
۲۸. معین، محمد، ۱۳۸۸، فرهنگ فارسی معین، تهران: گلی.
۲۹. مقصود پور، رسول، ۱۳۸۹، دعاوی طاری و شرایط اقامه ی آن، تهران: مجد.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۸، تفسیر نمونه، ج ۲۲، قم: دارالکتب الاسلامیه.
۳۱. موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۸۹، ترجمه ی تحریر الوسیله، ج ۲، تهران: مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۳۲. موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۹۰، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

۳۳. نصیری، محمد ۱۳۸۴، حقوق بین الملل خصوصی، تهران: آگه.
۳۴. نوریها، رضا ۱۳۸۵، زمینه ی حقوق جزای عمومی، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۳۵. هاشمی، محمد، ۱۳۸۳ حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: میزان.
۳۶. الانصاری، مرتضی، ۱۳۸۹، المکاسب، تهران: خرسندی.
۳۷. جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، قم: موسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳.
۳۸. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹، وسائل الشیعه، قم: موسسه آل بیت (ع).
۳۹. خلیل جر، ۱۳۸۶، فرهنگ لاروس، تهران: امیر کبیر.
۴۰. رشتی، حبیب الله، ۱۴۰۱، کتاب القضاء، ج ۱، قم: بی نا.
۴۱. سبحانی، جعفر، ۱۳۹۰، الموجز فی اصول الفقه، قم: دارالفکر، چاپ قدس.
۴۲. شیروانی، علی و عباسی، محمد مسعود، ۱۳۹۱، ترجمه و تبیین شرح المعه شهید ثانی، قم: دارالعلم.
۴۳. شیروانی، علی و غرویان، محسن، ۱۳۸۳، لعمه دمشقیه شهید اول، قم: دارالفکر.
۴۴. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۹۰، برگزیده ای از اصول کافی، سید انوار الکاظم حسنی، قم: بنی الزهرا.
۴۵. نجفی، محمد حسن، ۱۳۹۹، جواهر الکلام، بیروت: دار التراث العربی.
۴۶. بهنیا، مسیح، ۱۳۸۴، «تفکیک قوا در عمل نگاهی اجمالی به مدل های تفکیک قوا در سه کشور ایران، امریکا و فرانسه»، مجله ی مجلس و پژوهش، سال ۱۱، ش ۴۶.
۴۷. پور قهرمانی، بابک، ۱۳۸۳، «تجدید نظر خواهی رئیس قوه ی قضائیه از آرای محاکم»، فصلنامه ی حقوق اسلامی، سال اول، ش ۳.
۴۸. صوفی آبادی، محمود، ۱۳۸۸، «بررسی شرط عدالت در قاضی و شاخصه های عدالت قضایی در فقه و حقوق ایران»، فصلنامه ی فقه و حقوق اسلامی، ش ۱۵.
۴۹. کاظم زاده، علی، ۱۳۸۶، «نگاهی به ماده واحده ی قانون اصلاح ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب»، مجله ی حقوقی دادگستری، سال هفتادویکم، ش ۶۰.
۵۰. مقیسه، مریم، ۱۳۸۷، «نگاهی به تشکیلات قوه ی قضائیه»، مجله ی اصلاح و تربیت، ش ۸۲.
۵۱. میر محمد صادقی، حسین، ۱۳۸۲، «اعتبار امر مختومه در اساسنامه ی دادگاه کیفری بین المللی»، مجله ی تحقیقات حقوقی، ش ۳۸.

اسناد خارجی

۱. اعلامیه ی جهانی حقوق بشر.
۲. اساسنامه ی دادگاه کیفری بین المللی.
۳. تدین، عباس، ۱۳۹۱، قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه، تهران: خرسندی.
۴. میثاق بین المللی حقوق مدنی و بازرگانی، کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل متحد مصوبه ی ۲۶ دسامبر ۱۹۶۶، ترجمه ی نوری زاده.

قوانین داخلی

۱. آئین نامه ی اجرایی قانون اصلاح ماده ی ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب.
۲. قانون آئین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی.
۳. قانون آئین دادرسی کیفری.
۴. قانون اساسی از فرمان مشروطیت تا امروز.

دوره ۳، شماره ۴/۱، زمستان ۱۳۹۶، صفحات ۴۳-۵۹

۵. قانون اصلاح ماده‌ی ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب
۶. قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب
۷. قانون امور حسبی.
۸. قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب.
۹. قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه‌ی قضاییه.
۱۰. لایحه‌ی قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب
۱۱. قانون آیین دادرسی دیوان عدالت اداری

نرم افزارها

۱. نرم افزار پرسمان فقهی و قضایی، ۱۳۸۳.

The Position and Role of the Head of the Judiciary in the Proceedings

Ramin Khazaei

Master of private law, Bandar Abbas Branch, Islamic Azad University, Bandar Abbas, Iran

Abstract

Judicial development has created new legal developments, and the head of the Judiciary, as the highest authority of this organization, plays an important part in this development. One of these developments is his own involvement in the proceedings. Proceedings refer to dealing with a case from the commencement of the hearing until the end of the execution of the sentence. The head of the Judiciary mainly has administrative duties and responsibilities in this regard. However, his role in the proceedings of judicial affairs should be examined to see his position in the execution of judicial justice. In addition to continuous monitoring of the subordinate institutions of the Judiciary, he prescribes the formal and substantive retrial of the definitive verdicts issues by the judicial authorities that he deems unlawful, to be heard again in the special branches of the Supreme Court, and possibly rejected by it. It is sometimes indirectly involved in the proceedings, including the issuance of regulations and directives, the establishment and removal of judicial bodies, the transfer of judges and the approval of attorneys in security affairs. Therefore, the head of the Judiciary plays a special role in the process of litigation. The necessity of establishing a judicial position for the highest authority of the Judiciary in the laws, and missing foundations of the judicial duties and responsibilities of this authority led us to investigate the position and role of this high authority in the proceedings in Iran.

Keywords: Justice, proceedings, prolongation of trial, extraordinary appeal.
